


Cross-referencing and Agreement in Persian: Two separate strategies

Mojgan Homayounfar¹ 

PhD in Linguistics, University of Allameh
Tabataba'i, Tehran, Iran

Abstract


This paper claims different status for two rather similar sets of pronominal bound morphemes attach to verbs in Persian: first, subject agreement markers as affixes used to reflect grammatical subject agreement and second, bound person forms which are actually pronominal clitics also attach to verbs in an optional manner with optional conominal indicating cross-referencing. Siewierska (1999) believes that grammatical agreement is limited only to subject agreement thus subject agreement markers could be affixes meanwhile object agreement markers are always clitics. But it is not the case for languages with both subject and object agreement and subject agreement markers in these languages are also clitics. This paper discusses that since subject agreement markers in Persian are affixes indeed, so firstly Persian lacks object agreement and secondly pronominal clitics are cross-referencing elements. Agreement and cross-referencing are two separate strategies in Persian, agreement is a syntactic relation, constrained by Phase Impenetrability Condition (Chomsky, 2001) while cross-referencing is a discoursal, speaker-oriented phenomenon.

Keywords: Cross-referencing, Agreement Markers, Pronominal Clitics, Phase Impenetrability Condition

1. mehrnameh@yahoo.com

How to Cite: Homayounfar, M. (2023). Cross-referencing and Agreement in Persian: Two separate strategies. *Language and Linguistics*, 18(35), 213-234. doi: 10.30465/lsi.2023.8506

ارجاع متقابل و مطابقه: دو سازوکار متفاوت در فارسی

همایونفر، مژگان  دانش‌آموخته دکترای زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

چکیده: در خصوص ارجاع متقابل در زبان فارسی، آرای مختلفی وجود دارد. برخی آن را مطابقهٔ مفعولی در نظر گرفته‌اند (راسخ‌مهند، ۱۳۸۴) و برخی از آن با عنوان نمایه‌سازی مفعول نام برده‌اند (بهرامی و رضایی، ۱۳۹۲). حتی در مطالعات صورت گرفته در سطح جهانی نیز مرز مشخصی میان مطابقه و ارجاع متقابل تعریف نشده است؛ برای مثال سیویرسکا (۱۹۹۹) هردو را مطابقه و هسپلمت (۲۰۱۵) هردو را نمایه‌سازی موضوع می‌نامد. طبق نظر مطرح در سیویرسکا (۱۹۹۹)، در زبان‌های دارای مطابقهٔ فاعلی و مفعولی، حتی نشانگرهای مطابقهٔ فاعلی نیز مسیر دستوری‌شدگی خود را به‌طور کامل طی نمی‌کنند و واژه‌بست باقی می‌مانند. در این‌جا تلاش می‌شود تا با بررسی داده‌های فارسی نشان دهیم اولاً شناسه‌های فارسی و نندند در نتیجه زبان فارسی دارای مطابقهٔ فاعلی دستوری است و ضمیرهای پی‌بستی به کار ارجاع متقابل می‌آیند و ثانیاً ارجاع متقابل و مطابقه، دو سازوکار متفاوت در فارسی هستند؛ ارجاع متقابل، برخلاف مطابقه، اختیاری است و با انگیزه‌های گفتمانی صورت می‌گیرد و از اصول و محدودیت‌های نحوی ناظر بر مطابقه پیروی نمی‌کند. در مقابل، مطابقه رابطه‌ای است نحوی و تابع شرط نفوذناپذیری فاز (چامسکی، ۲۰۰۱). تأمین نشدن این محدودیت، موجب برهم خوردن رابطهٔ مطابقه و بدساختی جمله می‌شود.

کلیدواژه‌ها: ارجاع متقابل^۱، مطابقهٔ مفعولی^۲، شناسه، ضمیر پی‌بستی، رابطهٔ مطابقه، شرط نفوذناپذیری فاز.

۱ مقدمه

بیکل^۱ و نیکولز^۲ (۲۰۰۷) از مطابقه به‌عنوان پدیده‌ای نام می‌برند که در آن، کلمه، مشخصه‌های صرفی را با خود حمل می‌کند که از جایی دیگر نشأت گرفته است؛ یعنی از موقعیتی که در آن، صورت هدف^۳ (در این جا فعل)، دارای نشانه‌ی صوری خاصی است که عنصر دیگری بر آن نظارت دارد (ناظر^۴). یکی از شناخته‌شده‌ترین انواع مطابقه در زبان‌ها، مطابقه میان حرف تعریف و صفت با هسته اسمی خود بر اساس مشخصه‌های شمار و جنس است. و دیگری که بحث اصلی پژوهش حاضر را شکل می‌دهد، ظهور نشانه‌هایی بر روی فعل است که به مشخصه‌های مربوط به یکی از موضوع‌های آن ارجاع می‌دهد.^۵

در مقابل، در پدیده‌ای که با نام *ارجاع متقابل* نامیده می‌شود، همواره سازه دیگری که بر مشخصه شخص، شمار و جنس - بسته به زبان متغیر است - عنصر ساختواری متصل به فعل، نظارت داشته باشد، در بند کمینه، وجود ندارد. در غالب موارد صورت ضمیری مورد بحث، خود به‌تنهایی به موضوع فعل ارجاع می‌دهد گو این که گاهی می‌توان شاهد حضور گروه اسمی یا ضمیر شخصی آزاد هم‌نمایه نیز در جمله بود. دو نکته در خصوص این عنصر هم‌مرجع^۶ قابل ذکر است؛ یکی این که حضور آن در جمله اختیاری است و دیگر این که در صورت حضور، می‌تواند در جایگاه غیرموضوع^۷ باشد. طبعاً این تنها تعریف در دست از ارجاع متقابل نیست. به‌علاوه، همه زبان‌شناسان بر سر جدابودن این دو مقوله از یکدیگر یا این که کدام یک نامی پوششی است که دیگری را دربردارد، اتفاق نظر ندارند. برای مثال تالرمن^۸ (۲۰۱۵) هرگونه نشانه ساختواری روی فعل را که به مشخصه‌های ϕ (که از این پس فای نامیده می‌شود) یک یا بیشتر از موضوع‌های فعل ارجاع دهد، ارجاع متقابل می‌نامد.

بدین ترتیب، بر اساس دو پرسش مطرح در این پژوهش، دو فرضیه شکل می‌گیرد:
 (۱) شناسه‌ها و ضمیرهای پی‌بستی، دو عنصر نحوی متفاوت هستند. تنها شناسه‌ها وندند؛ در نتیجه، مطابقه مفعولی در فارسی وجود ندارد.
 (۲) مطابقه و ارجاع متقابل دو سازوکار متفاوتند؛ مطابقه، رابطه‌ای است نحوی اما بر ارجاع متقابل، عوامل گفتمانی نظارت دارند.

1. B. Bickel

2. J. Nichols

3. goal

4. controller

۵. این مشخصه‌ها (شخص، شمار و جنس) با نام کلی مشخصه‌های ϕ نامیده می‌شوند.

6. conominal

7. A'- position

8. M. Tallerman

برای رسیدن به پاسخی برای این پرسش‌ها، دو رویکرد نظری در این جا اتخاذ شده است. نخستین رویکرد بر پایهٔ آرای سیویرسکا^۱ (۱۹۹۹) بنا نهاده شده است که تنها مطابقت فاعلی در زبان‌ها را از نوع مطابقت دستوری قلمداد می‌کند - به این معنی که تنها نشانگرهای مطابقت فاعلی می‌توانند روند دستوری‌شدگی خود را به‌طور کامل طی کنند و به‌وند تبدیل شوند - در حالی که بدون این که دلیل آشکاری وجود داشته باشد، در زبان‌های دارای هر دو مطابقت فاعلی و مفعولی، نشانگرهای مطابقت فاعلی نمی‌توانند به‌وند تبدیل شوند. حال در این پژوهش به‌منظور اثبات نبود مطابقت مفعولی در فارسی، بر پایهٔ این نظر سیویرسکا (۱۹۹۹) تلاش می‌کنیم نشان دهیم شناسه‌های فعلی در فارسی وند شده‌اند، که این به معنی وجود مطابقت دستوری^۲ (مطابقت فاعلی) در فارسی خواهد بود و احتمال وجود مطابقت مفعولی در این زبان را منتفی می‌کند. هدف دیگری که پژوهش حاضر دنبال می‌کند، نشان دادن وجود تفاوت میان مطابقت و ارجاع متقابل است. همان‌طور که اشاره شد، گرچه این دو سازوکار، شباهت‌های مفهومی و نقشی بسیار به یکدیگر دارند - مطابقت در واقع چیزی جز ارجاع نیست - اما به‌عنوان دو سازوکار متفاوت در فارسی عمل می‌کنند؛ مطابقت، فرایندی (رابطه‌ای^۳) نحوی و تابع محدودیت‌ها و قواعد نحوی و به‌طور اخص (در این جا) شرط نفوذناپذیری فاز^۴ چامسکی^۵ (۲۰۰۰ و ۲۰۰۱) است. این در حالی است که ارجاع متقابل با انگیزه‌های گفتمانی صورت می‌گیرد و عوامل غیرنحوی، به‌ویژه انتخاب گوینده/ نویسنده، در کاربرد آن دخیل است.

چارچوب نظری مقاله حاضر، نظریهٔ صورترگرای چامسکی (۲۰۰۰ و ۲۰۰۱) با در نظر گرفتن ملاحظات رده‌شناختی زبان فارسی است. از آنجایی که ضمیرهای پی‌بستی، بیشتر در گونهٔ گفتاری فارسی ظاهر می‌شوند، غالب شواهد و داده‌های زبانی به‌کاررفته در این پژوهش از گونهٔ گفتاری فارسی معیار انتخاب شده‌اند و همگی دادهٔ واقعی هستند. آن تعداد از داده‌ها که برگرفته از منابع مکتوب هستند، نام منبع نیز در کنار آن قید شده است. این مقاله در چهار بخش صورت‌بندی شده است. بخش نخست که مقدمه را تشکیل می‌دهد، شامل بیان مسئله، معرفی مبانی نظری برگزیده، و روش تحلیل و بررسی داده‌هاست. بخش دوم به مروری بر مطالعات پیشین و بررسی آرا و دیدگاه‌های مختلف در خصوص مطابقت و ارجاع متقابل، چه در سطح جهانی و چه بر روی زبان فارسی،

1. A. Siewierska

2. grammatical agreement 3. Agree Relation

4. Phase Impenetrability Condition

5. N. Chomsky

اختصاص دارد که ارائه تعریف مختصر از ارجاع متقابل و مطابقت مفعولی و شواهد زبانی از زبان‌های دارای این دو پدیده را نیز شامل می‌شود. بخش سوم که بخش اصلی این پژوهش است، واکاوی داده‌ها و آزمون فرضیه‌های مطرح و ارائه استدلال‌های مختلف را دربردارد. بخش چهارم، جمع‌بندی، نتیجه‌گیری و پرسش‌های بدون پاسخ مانده و پیشنهاد برای پژوهش‌های آتی را بیان می‌کند.

۲ پیشینه مطالعات

در این بخش ابتدا به تعاریف موجود از مطابقت، مطابقت مفعولی و ارجاع متقابل – با نام‌های دیگر نمایه‌سازی مفعول^۱ یا مضاعف‌سازی واژه‌بست^۲ – نگاهی می‌اندازیم و با رویکردهای مختلف در این زمینه آشنا می‌شویم و سپس به آرای زبان‌شناسان زبان فارسی در خصوص آنها خواهیم پرداخت. ناهماهنگی و اختلاف آرا در این زمینه دو ریشه دارد؛ نخست این‌که تعیین مرز مشخصی میان ارجاع متقابل و مطابقت و این‌که کدام، دیگری را زیرمجموعه خود می‌گیرد همواره مورد اختلاف نظر زبان‌شناسان بوده است و دیگر به ماهیت واژه‌بست و نند و عدم امکان تمیز دقیق و صریح آن دو از یکدیگر مربوط می‌شود که رخداد فرایند دستوری‌شدگی در شکل‌گیری این عناصر و قرار داشتن هر دو بر روی یک طیف واحد در واحد زمان، در نهایت موجب باقی ماندن ابهام درباره آنها خواهد شد.

مطالعات رده‌شناختی زبان‌های دارای نظام مطابقت مفعولی نشان داده است اولاً این زبان‌ها همگی دارای مطابقت فاعلی نیز هستند و ثانیاً الگوی واحد و یکدستی در مطابقت مفعولی از خود نشان نمی‌دهند. به بیانی دیگر، مطابقت مفعولی اختیاری به نظر می‌رسد و عوامل متعدد و پیچیده‌ای نظیر مشخص‌بودگی، جان‌داری، شخص و شمار مفعول که در زمره عوامل نحوی قرار می‌گیرند تا ویژگی‌های معنایی و ساخت اطلاع، در ظهور نشانگرهای مطابقت مفعولی بر روی فعل در زبان‌های مختلف دخیل است. سلسله‌مراتب دخیل در مطابقت مفعولی که براساس مطالعات رده‌شناختی بین‌زبانی صورت گرفته است، نشان می‌دهد مشخصه‌های دخیل در مطابقت مفعولی، مشخصه‌هایی هستند که در رأس یک یا چند سلسله‌مراتب از سلسله‌مراتب‌های زیر قرار دارند (گیون^۳ ۱۹۷۶، کامری^۴ ۱۹۸۱، کرافت^۵ ۱۹۸۸، بنتلی^۶ ۱۹۹۴):

1. indexation
4. B. Comrie

2. clitic doubling
5. W. Croft

3. T. Givon
6. M. Bentley

الف) سلسله‌مراتب مشخص‌بودگی: مشخص < نامشخص
 ب) سلسله‌مراتب جاننداری: انسان < جان‌دار < بی‌جان
 ج) سلسله‌مراتب شمار: مفرد < جمع
 د) سلسله‌مراتب شخص: اول شخص < دوم شخص < سوم شخص (برگرفته از وولفورد^۱، ۲۰۰۱)

از جمله زبان‌های دارای مطابقت مفعولی می‌توان به پالویی^۲ از خانواده زبانی آسترونزیایی^۳، اوستیاک^۴ از زبان‌های اورالی^۵، مجاری، موردوینی^۶، خانواده زبانی سامویدی^۷ و روواند^۸ از خانواده زبانی بانتو^۹ و باسک^{۱۰} اشاره کرد. همان‌طور که اشاره شد، هیچ وحدت و یکدستی در الگوهای مطابقت مفعولی در این زبان‌ها به چشم نمی‌خورد. برای مثال در زبان اوستیاک، نشانه مطابقت مفعولی وندی است که شمار و مشخص‌بودگی مفعول صریح را نشان می‌دهد و این در حالی است که گروه اسمی مفعول صریح نیز به فعل منضم می‌شود. یا در گروهی دیگر از این زبان‌ها، دو وند مستقل، مطابقت فاعلی و مفعولی را نشان می‌دهد. همچنین درباره این که مطابقت بر اساس چه مشخصه‌ای - شخص و شمار در برخی و شمار در برخی دیگر - صورت گیرد، الگوهای متفاوتی وجود دارد (نیکولاوا^{۱۱}، ۱۹۹۹). در زبان کریمه^{۱۲} از زبان‌های بانتو، تنها وقتی مفعول صریح، جان‌دار باشد، نشانه‌های مطابقت مفعولی بر روی فعل ظاهر می‌شود. زبان مجاری یکی دیگر از زبان‌های دارای صیغگان صرف فعل به‌زای مطابقت مفعولی است. در این زبان، فعل نشانه‌ای از مطابقت شخص و شمار مفعول را بر خود حمل نمی‌کند؛ بلکه تنها معرفه بودن آن را منعکس می‌کند. اگر مفعول، گروه اسمی ارجاعی نظیر اسم خاص، گروه اسمی دارای صفت اشاره یا حرف تعریف، گروه اسمی ملکی یا ضمیر شخصی باشد، یکی از صورت‌های صرفی مطابقت مفعولی فعل در جمله ظاهر می‌شود و در غیر این صورت تنها شاهد حضور فعل دارای نشانه مطابقت فاعلی در جمله خواهیم بود. در زبان هالکوملن^{۱۳} از زبان‌های خانواده سالیس^{۱۴}، دارای نظام گسسته کنایی - مطلق، وند خاصی وجود دارد که به‌همراه وند متعدی‌ساز یا سببی‌ساز و در مواردی که مفعول، سوم شخص مفرد باشد، به فعل اضافه می‌شود که طبق نظر ویلشکو^{۱۵} (۲۰۰۳) نشانه مطابقت مفعولی سوم شخص مفرد است که

- | | | |
|----------------|---------------------|---------------------------|
| 1. E. Woolford | 2. Palauan | 3. Austronesian Languages |
| 4. Ostyak | 5. Uralic languages | 6. Mordvinian |
| 7. Samoyedic | 8. Ruwund | 9. Bantu languages |
| 10. Basque | 11. I. Nikolaeva | 12. Kirimi |
| 13. Halkomelen | 14. Salish | 15. M. Wiltschko |

در آن، الگوی مطابقت فاعلی در جمله‌های لازم با مطابقت مفعولی در مورد سوم شخص مفرد یکسان نیست و نیز در زبان چیچوا^۱ که در ترتیب بی‌نشان واژگانی خود مفعول صریح همواره بعد از فعل می‌آید، ظهور نشانگر مطابقت مفعولی بر روی فعل باعث می‌شود، نیاز مفعول صریح به همجواری با فعل از بین برود (امچمبو، ۲۰۰۱).

صرف‌نظر از گوناگونی‌های بین‌زبانی، الگوی مطابقت مفعولی در زبان‌های دارای این نظام با تعریفی که از ارجاع متقابل در این پژوهش مد نظر است، تفاوت دارد؛ از جمله این که هر چقدر شرایط تأمین مطابقت مفعولی خاص و از زبانی به زبان دیگر متفاوت باشد، به محض فراهم شدن شرایط لازم، مطابقت صورت می‌گیرد و در مورد سایر موارد خارج از آن، چنین اتفاقی رخ نمی‌دهد. اگر فرض را بر این بگذاریم که همه شرایط مطابقت مفعولی با هم در فارسی جمع هستند، باز هم مواردی خارج از آن در فارسی وجود دارد که شاهد ظهور ضمیر پی‌بستی بر روی فعل باشیم:

(۱) مرجع: مفعول صریح؛ [- جاندار] غایب در بند:

الف) بعد تمام وسایل ... هر چه کتاب و دفتر ... کف حیاط ریختم. به پدر گفتم
بسوزانشان (یثربی، ۱۳۹۴: ۷۸).

ب) هی انگشت‌های بی‌تمرینم خراب کردند و من دیوانه‌وار کوبیدمشان روی
شاسی‌ها ... (سناپور، ۱۳۹۴: ۶۲).

(۲) مرجع: مفعول صریح؛ [- جان‌دار، نامشخص، غیرکانونی] حاضر در بند پایه:

الف) گور پدر همین شرق و غربی که می‌خواهید براندازیدش (گیوا، ۱۳۸۹: ۱۰۵).

(۳) مرجع: مفعول صریح؛ [انتزاعی، نامشخص]، غایب در بند کمینه:

الف) حداقلش این که آدم عذاب خودش را می‌گذارد این‌جا برای اطرافیان. اما من
با خودم می‌برمش، می‌دانم^۳ (سناپور، ۱۳۹۴: ۷۰).

به‌علاوه، ضمیرهای پی‌بستی در فارسی تنها به مفعول صریح ارجاع نمی‌دهند که به مثال‌هایی از آن اشاره خواهد شد. پیش از آن نگاهی دقیق‌تر به ارجاع متقابل، تعاریف و نمونه‌های آن بیندازیم.

از ارجاع متقابل با نام‌های دیگری همانند *نمایه‌سازی مفعول* و *مضاعف‌سازی واژه‌بست* نیز یاد می‌شود که گاهی در تعاریف خود هم‌پوشی کامل با ارجاع متقابل دارند و گاه به نوع

خاصی از آن اطلاق می‌شوند. ارجاع متقابل به تعریفی ساده، به امکان افزوده‌شدن موضوع‌های فعل در قالب عناصر ارجاعی مقید به فعل گفته می‌شود و در زبان‌هایی مشاهده می‌شود که یک فعل به‌تنهایی بتواند یک جمله باشد. بلومفیلد (۱۹۳۳: ۱۹۳) نخستین کسی است که از اصطلاح *ارجاع متقابل* استفاده کرده است. او میان زبان‌های دارای نشانه‌ی مطابقه با یکی از موضوع‌هایش به‌طوری که امکان حذف خود موضوع از جمله وجود نداشته باشد، با زبان‌هایی که نشانه‌ی مطابقه متصل به فعل، خود می‌تواند موضوع فعل باشد، تفاوت قائل می‌شود. به این ترتیب که اولی را *مطابقت*^۱ و دومی را *ارجاع متقابل* می‌نامد (لنگندن^۲ و مک‌دانیل^۳، ۱۹۸۷). این زبان‌ها امروزه ضمیرانداز^۴ نامیده می‌شوند. بلومفیلد (۱۹۳۳: ۱۹۱-۱۹۴) در کنار ارجاع متقابل و مطابقت، از حاکمیت^۵ به‌عنوان سه نوع مطابقه موجود در زبان‌های دنیا نام می‌برد. تالرمین (۲۰۱۵) مطابقه و ارجاع متقابل را با اطمینان دو نام برای یک پدیده‌ی واحد معرفی می‌کند که برخی زبان‌ها از آن به‌عنوان سازوکاری برای نشان دادن روابط دستوری میان فعل و گروه‌های اسمی موضوع آن بهره می‌گیرند و به این نکته اشاره می‌کند که می‌توان نمونه‌های آن را هم در زبان‌های دارای نظام حالت فاعلی-مفعولی^۶ و هم کنایی-مطلق^۷ و نیز در زبان‌های فاقد تظاهر واژگانی برای حالت دستوری یافت. وی حتی از مطابقه موصوف و صفت نیز با نام ارجاع متقابل یاد می‌کند (همان: ۶۰) و در کل این اصطلاح را به‌عنوان اصطلاح پوششی برای اشاره به فرایند ظهور عنصری ساختارآزی حاوی اطلاعات مربوط به واژه‌ای دیگر بر روی واژه مورد نظر استفاده می‌کند. اما در عین حال به وجود اختلاف نظر در این زمینه میان زبان‌شناسان اشاره می‌کند و با ارائه داده‌هایی که عمدتاً از زبان کامبرا^۸ می‌آورد، به امکان حضور یا عدم حضور موضوع مستقل هم‌نمایه با عنصر وابسته متصل به فعل اشاره می‌کند و می‌گوید برخی از زبان‌شناسان نمونه‌هایی مانند مثال (۴) را نمونه‌ای از مطابقه دستوری نمی‌دانند، بلکه ارجاع متقابل به شمار می‌آورند. (تالرمین، ۲۰۱۵: ۱۳۵- شماره ۴۰):

(4) Hi ku-palu-ya.
So 1SG.SU-hit-3SG.OBJ
So I hit him.

اما در مقابل این دیدگاه، از نظر خود در مورد رابطه مطابقه و ارجاع متقابل دفاع می‌کند

- | | | |
|------------------------|------------------|--------------------------------------|
| 1. concord | 2. T. Langendean | 3. D. McDaniel |
| 4. pro-drop language | 5. government | 6. nominative-accusative case system |
| 7. ergative-absolutive | 8. Kambra | |

و مثال (۵) را از زبان کامبرا به‌عنوان نمونه‌ای از زبان دارای مطابقت مفعولی می‌آورد. (تالرمن، ۲۰۱۵: ۴۷- شماره ۳۰):

(5) Nyuna na-tinu-nya na lau.
She 3SG.SU-weave-3SG.OBJ the sarong
She weaves the sarong.

وی با اشاره به امکان حذف هر دو گروه اسمی فاعلی و مفعولی از جمله در این زبان، تفاوتی از حیث اختیاری بودن در مقابل اجباری بودن مرجع هم‌نمایه برای عنصر پی‌بستی را به‌عنوان عاملی برای تمیز این دو پدیده از یکدیگر تصریح نمی‌کند.

آناگنوستوپولو^۱ (۲۰۱۴) در تعریف فرایند مضاعف‌سازی واژه‌بست می‌گوید این پدیده که تنها به آن دسته از موارد حضور ضمیر پی‌بستی مفعولی به همراه مفعول (چه مفعول صریح و چه سایر موضوع‌های درونی فعل که از زبانی به زبان دیگر فرق می‌کند) در جایگاه زیربنایی آن - جایگاه موضوع- اطلاق می‌شود، در بسیاری زبان‌های رومیایی، سامی، اسلاوی، یونانی و... مشاهده می‌شود و به بررسی آن از منظر حرکت یا اشتقاق در پایه می‌پردازد. از این منظر آن دسته از موارد ارجاع متقابل که مرجع عنصر پی‌بستی در جمله حاضر باشد، مضاعف‌سازی واژه‌بست نام می‌گیرد.

پرمینگر^۲ (۲۰۰۹) با تأکید بر روی عدم وجود رابطه دستوری لازم میان دو عنصر ناظر و هدف، میان مطابقت و مضاعف‌سازی واژه‌بست تمایز قائل می‌شود. به اعتقاد وی، در زبان‌هایی نظیر باسک با نظام حالت گسسته، هر دو پدیده مزبور مشاهده می‌شود؛ به این ترتیب که دو تکواژ متفاوت در این زبان وجود دارد که به فعل کمکی متصل می‌شود؛ یکی حامل مشخصه‌های شخص و شمار و جنس گروه اسمی دارای حالت مطلق^۳ و دیگری حامل مشخصه‌های شخص و شمار و جنس گروه‌های اسمی دارای حالت متمم حرف‌اضافه‌ای^۴ یا کنایی^۵. پرمینگر (۲۰۰۹) از میان این دو، اولی را نشانگر مطابقت و دومی را مضاعف‌سازی واژه‌بست معرفی می‌کند.

کوربت^۶ (۲۰۰۳) در بحث خود پیرامون وندهای فعلی و ماهیت متفاوت آنها، از برخی به‌عنوان نشانه مطابقت^۷ در مقابل دسته دیگر با عنوان وندهای ضمیری^۸ نام می‌برد. با این حال، در نهایت مرز مشخصی میان مطابقت و ارجاع متقابل قائل نمی‌شود و عوامل متعددی،

1. E. Anagnostopoulou

4. DATive case

7. agreement marker

2. O. Preminger

5. ERGative case

8. pronominal affix

3. ABSolutive case

6. G. Corbet

از معنای فعل گرفته تا نظام حالت و روابط دستوری و حتی رابطه میان سازه‌ها از بعد گفتمانی و ساخت اطلاعی را در این میان دخیل می‌داند.

علت بروز این آشفتگی از این واقعیت بینابانی سرچشمه می‌گیرد که دو دسته عناصر که به زعم هسپلمث (۲۰۱۵) امکان تمیز آن دو از یکدیگر به روشنی وجود ندارد، در این زبان‌ها وجود دارد؛ یکی، عناصر مقید وندی (شناسه) و دیگری صورت‌های ضمیری واژه‌بستی. این مسئله در کنار تفاوت‌های رفتاری این عناصر از یک سو با یکدیگر و از سوی دیگر با ضمیرهای آزاد، هسپلمث (۲۰۱۵) را به این نتیجه می‌رساند که این عناصر حتی ضمیر هم نیستند و تنها می‌توان از عنوان نمایه برای نامیدن آنها استفاده کرد.

راسخ‌مهند (۱۳۸۴)، با بیان استدلال‌های نحوی و آوایی، ضمیرهای پی‌بستی مفعولی را نشانه مطابقت مفعولی می‌نامد و با استفاده از استدلال‌های نحوی مانند مرجع‌گزینی و نشان‌دارکردن هسته و مواردی دیگر نشان می‌دهد برخلاف تصور بسیاری از دستورنویسان، پی‌بست‌های مفعولی فارسی نقش ضمیر متصل ندارند بلکه مانند شناسه‌ها، نشانه مطابقت‌اند؛ اما برخلاف شناسه‌ها که نشانه مطابقت فاعلی هستند، این پی‌بست‌ها نشانه مطابقت مفعولی هستند. اما وی (۱۳۸۹) تغییر عقیده داده و ماهیت دستوری عناصر مورد بحث را واژه‌بستی دانسته و حضور هم‌زمان گروه مفعولی آشکار و واژه‌بست فعلی هم‌مرجع با آن را پدیده مضاعف‌سازی واژه‌بست در زبان فارسی می‌نامد.

راسخ‌مهند (۱۳۹۲) با استناد به سیورسکا (۱۹۹۹)، کوریت (۱۹۹۱)، برزنن^۱ و امچمبو (۱۹۸۷) سه نوع نشانه مطابقت معرفی می‌کند: ارجاعی (ضمیری)، مبهم و دستوری (نحوی). وی اشاره می‌کند که براساس طبقه‌بندی سیورسکا (۱۹۹۹)، واژه‌بست‌های فارسی نمونه‌ای از نشانه مطابقت ضمیری محسوب می‌شود.

بهرامی و رضایی (۱۳۹۲) معتقدند نمایه‌های مفعولی فارسی، موضع میانه‌ای را از نظر ماهیت دستوری نشان می‌دهند که گرچه به سمت ویژگی واژه‌بست‌ها متمایلند، اما در حال حرکت تبدیل به عنصر مطابقت هستند و زمانی که کلیه ویژگی‌های واژه‌بستی خود را از دست دهند، به عنصر مطابقت تبدیل می‌شوند. آنان بر اساس معیارهای زوئیکی^۲ و پولوم^۳ (۱۹۸۳) برخی ویژگی‌های واژه‌بستی نظیر اختیاری بودن، تکیه‌بر نبودن، دارابودن ویژگی ارجاعی، پذیرش میزبان‌های متعدد، عدم تأثیر جان‌داری بر وقوع آن، محلی نبودن رابطه دستوری آنها با اسم هم‌مرجع حاضر در بند کمینه و امکان رمزگذاری هر دو نوع مفعول

مستقیم و غیرمستقیم در مقابل برخی از ویژگی‌های وندی از قبیل سازگاری با خوانش عام، داشتن سیطره بر دو فعل هم‌پایه، هم‌آیی با مفعول پرسش‌واژه‌ای و هم‌آیی با مفعول کانونی را برای این عناصر برمی‌شمارند.

یکی دیگر از مطالعاتی که به وجود مطابقت مفعولی در فارسی اشاره کرده است، بژار^۱ و کهنمویی‌پور (۲۰۰۹) است که در گروه خاصی از جملات اسنادی فارسی، قائل به وجود نوعی مطابقت متفاوت از مطابقت فاعلی در جملات دارای فعل واژگانی و نیز در سایر انواع جملات اسنادی این زبان می‌شود. در جملات اسنادی زیر، فعل با اولین گروه اسمی حاضر در جمله مطابقت می‌کند. (بژار و کهنمویی‌پور، ۲۰۰۹: ۲- شماره ۳)

- (6) a. Man Arsalan-am.
 I Arsalan-be.1.sg.
 I am Arsalan.
 b. To Susana-(y)i.
 You Susana-be.2.sg.
 You are Susana.

این در حالی است که در این دسته از جمله‌های اسنادی، فعل با دومین گروه اسمی حاضر در جمله، مطابقت می‌کند:

- (7) a. in man-am.
 This I-be.1SG.
 It is me.
 b. in to-(y)i
 This you-be.2SG.
 It is you.

با این حال، در این مقاله نیز از زبان فارسی به عنوان زبانی متعلق به رده زبان‌های دارای مطابقت فاعلی و مفعولی نام برده نمی‌شود بلکه با بهره‌گیری از مشخصه قدرت برای گروه اسمی که در مطابقت، ناظر خوانده می‌شود، رقابتی میان دو گروه اسمی حاضر در این قبیل جملات درمی‌گیرد که گاهی به نفع گروه اسمی اول تمام نمی‌شود. به علاوه، در میان آرای دست‌نویسان سستی ایران همچون خانلری (۱۳۶۳) خیام‌پور (۱۳۷۲) قریب و همکاران (۱۳۶۸) انوری و احمدی (۱۳۷۴) ذکری از وجود مطابقت مفعولی در فارسی به میان نیامده است.

۳ آزمون فرضیه‌ها، تحلیل داده‌ها

این پژوهش در یافتن پاسخ برای دو پرسش خود، دو فرضیه را صورت‌بندی کرده است. بر

اساس فرضیه نخست، شناسه‌های فارسی، وند و ضمیرهای شخصی که به فعل متصل می‌شوند، واژه‌بست‌اند. نتیجه این که مطابقه فاعلی در فارسی، از نوع مطابقه دستوری است و مطابقه مفعولی وجود ندارد. برپایه فرضیه دوم، ارجاع متقابل و مطابقه دو سازوکار متفاوت از هم هستند. مطابقه، رابطه‌ای دستوری در حوزه نحو است و ارجاع متقابل، فرایندی گفتمانی و تحت نظارت عوامل بافتی و فردی است. در طبقه‌بندی سه‌گانه ارجاعی^۱، مبهم^۲ و دستوری^۳ که سیویرسکا (۱۹۹۹) از نشانه‌های مطابقه در زبان‌های جهان به دست می‌دهد، ارجاع متقابل نوعی مطابقه تلقی می‌شود. این سه نوع نشانه بر روی پیوستاری از دستوری‌شدگی قرار دارند که از ضمیر مستقل شخصی آغاز و به ضمیر غیرتکیه‌بر و سپس به واژه‌بست و در انتهای این مسیر به وند می‌رسد که در این میان تنها نشانگرهای مطابقه دستوری توانسته‌اند این مسیر را به‌طور کامل طی کنند و به وند تبدیل شوند (همان: ۲۲۹). به نظر وی، این امر تنها در مورد نشانگرهای مطابقه فاعلی رخ داده است مگر در مورد زبان‌هایی که علاوه بر مطابقه فاعلی، مطابقه مفعولی نیز دارند که در این صورت روند وندشدگی نشانگرهای مطابقه فاعلی نیز در آنها تکمیل نشده است؛ اما دلیلی برای آن برنمی‌شمارد و یافتن دلیل آن را بر عهده پژوهشگران می‌نهد (همان: ۲۴۱). بر این اساس اگر نشان دهیم مسیر دستوری‌شدگی مطابقه فاعلی در فارسی کامل شده است و شناسه‌های فعلی آن به وند تبدیل شده‌اند، می‌توانیم زبان فارسی را از جرگه زبان‌های دارای مطابقه فاعلی و مفعولی خارج کنیم. آرای گوناگونی در خصوص ماهیت شناسه‌ها در فارسی در دست است؛ لازار (۱۳۸۹: ۱۶۴) از شناسه‌ها به نام ضمائر متصل فاعلی یا پی‌بندهای فاعلی نام می‌برد. قریب و همکاران (۱۳۶۸: ۹۲) در طبقه‌بندی انواع ضمیر به دو گونه پیوسته یا متصل و گسسته یا منفصل، نوع متصل آن را بر دو نوع فاعلی، مفعولی و اضافه تقسیم می‌کنند که به این ترتیب به دو مقوله شناسه و ضمیرهای پی‌بستی از منظری واحد می‌نگرند. ماهوتیان (۱۳۷۸: ۲۴۰) از شناسه‌های فعل در مقام وند تصریفی نشانگر مطابقه فاعلی و از ضمائر متصل مفعولی در مقام واژه‌بست نام می‌برد. ابوالقاسمی (۱۳۸۷: ۹۵ و ۱۴۷) به وجود ضمیر متصل فاعلی و مفعولی از دوره باستان در فارسی اشاره می‌کند اما مقوله آن را از شناسه‌های شخص و شمار فعل جدا نگه می‌دارد. شقاقی (۱۳۸۶: ۷۲) در طبقه‌بندی انواع واژه‌بست در فارسی، با بهره از آزمون‌های آوایی، صرفی، نحوی از مجموع آزمون‌های پیشنهادی زوئیکی و پولوم (۱۹۸۳) تعداد نه واژه‌بست را در فارسی برمی‌شمارد

1. anaphoric

2. ambiguous

3. grammatical

که ضمیرهای پی‌بستی، یکی از آنهاست و در مقابل شناسه‌های فعل را به‌صراحت وند تصریفی از نوع چندوجهی می‌داند چراکه همزمان به شخص و شمار دلالت می‌کند و نمی‌توان مشخص ساخت کدام بخش تکواژ به شخص یا شمار مربوط می‌شود.

نغزگوی کهن (۱۳۸۹: ۳۱) معتقد است نمی‌توان تمایز قطعی میان وندها از یک سو و واژه‌بست‌ها از سوی دیگر قائل شد و برای مثال شناسه‌های فعلی هنوز به‌صورت وند تصریفی تمام‌عیار درنیامده‌اند (وضعیتی که از قرون اولیه هجری همچنان ادامه دارد) و معیارهایی نظیر تکیه‌بر نبودن شناسه‌های فعلی و قابلیت حذف به قرینه آنها برخلاف سایر وندهای تصریفی را در این میان برمی‌شمارد. البته مثال‌هایی که از حذف به قرینه شناسه‌ها به دست می‌دهد، متعلق به دوره‌های گذشته هستند و مثالی از کاربرد معیار فوق در فارسی امروز به دست نمی‌دهد. شقاقی (۱۳۹۲الف: ۳۱) معیار تکیه برای تمیز وند از واژه‌بست را به‌نوعی زیر سؤال می‌برد و با برشمردن مواردی که واژه‌بست می‌تواند تکیه بگیرد، از نقش آن در تمیز این دو از یکدیگر می‌کاهد. شقاقی (۱۳۹۲ب: ۲۲) از ضمیرهای پی‌بستی با عنوان واژه‌بست جایگاه دوم نام می‌برد. صراحی و علی‌نژاد (۱۳۹۲: ۱۱۵) با سنجش معیارهای زوئیکی و پولوم (۱۹۸۳) در کنار اعمال معیارهای کلونس^۱ (۱۹۸۵) و متغیرهای آیخن‌والد^۲ (۲۰۰۳) به‌صراحت از ضمائر مقید شخصی در مقام واژه‌بست نام می‌برند و گرچه اشاره‌ای به وندهای تصریفی نمی‌کنند اما نامی از شناسه‌های فعلی به‌عنوان یکی از واژه‌بست‌های زبان فارسی به میان نمی‌آورند. هسپلمث (۲۰۱۵: ۳) نیز در مطالعه رده‌شناختی خود بر روی ضمائر مقید مفعولی، آنها را نشانگر مطابقه مفعولی نمی‌گیرد و در مقابل با عنوان *نمایه‌سازی متقابل*^۳ از آنها نام می‌برد؛ با ذکر این نکته که ضمائر مقید به‌طور کلی در زبان‌ها دو دسته‌اند؛ وندی و واژه‌بستی که راه‌های معین و دقیقی برای تمیز این دو از یکدیگر وجود ندارد و علت این امر را به ماهیت وند و واژه‌بست و دشواری تعریف مرز میان آنها مرتبط می‌داند. در پژوهش حاضر تفاوت در رفتارهای نحوی این دو دسته عناصر زبانی به‌عنوان دلیل اصلی تعلق آنها به دو دسته مختلف عناصر زبانی تلقی می‌شود. یکی از این تفاوت‌ها به تنوع میزبان مربوط می‌شود. شناسه‌ها در فارسی تنها به فعل - در زمان آینده به فعل کمکی خواستن - متصل می‌شوند در حالی که ضمیرهای پی‌بستی به پایه‌های متعددی متصل می‌شوند. در مثال‌های (۸) تا (۱۲) این عنصر به ترتیب به حرف‌اضافه، پرسش‌واژه، کمیت‌نما^۴ (سور)، قید و عنصر غیرفعلی فعل مرکب متصل شده است:

1. J. Klavans

2. A. Aikhenvald

3. cross-indexing

4. quantifier

۸) ارزش پرسیدم بسته را به کی تحویل داد.

۹) کادوی تولدم کوش؟

۱۰) همه‌اش خرت و پرت می‌خرند.

۱۱) آخرش هم هیچ چیز ندارند.

۱۲) اوضاع جنگ نگرانشان کرده.

این وضعیت پی‌بسته‌ها در فارسی با پی‌بسته‌ها در زبان‌های دارای مطابقت مفعولی متفاوت است؛ به این ترتیب که عنصر واژه‌بستی در این زبان‌ها رفتاری مانند شناسه دارند و تنها بر روی فعل ظاهر می‌شوند.

از دیگر تفاوت‌های رفتار نحوی این دو عنصر زبانی می‌توان به اتصال وند به هسته گروه در مقابل اتصال واژه‌بست به لبه گروه نحوی اشاره کرد:

۱۳) کارهای زیادی دارم انجام بدهم.

۱۴) [۱] کدخدای بد اخلاق و غرغروی روستا [مون]

به لحاظ نظری در مطابقت، در مقام رابطه‌ای نحوی، وجود عنصری در مقام ناظر ضروری است تا تغییر صوری رخ داده بر روی هدف (در این جا منحصرأ فعل) را تعیین کند (کوربت، ۲۰۰۳: ۱۱). فاصله میان ناظر و هدف، فاصله‌ای معین است که شرایط هر زبان در تعیین این فاصله تأثیرگذار است و در این جا با نام بند کمینه از آن نام برده شده است و حوزه سازه‌فرمانی فعل را شامل می‌شود (چامسکی، ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱). در مثال زیر حذف گروه اسمی ناظر - سورنا رو - موجب بدساختی جمله نمی‌شود:

۱۵) (سورنا رو) رسوندمش خونه.

در رویکرد کمینه‌گرای چامسکی مطابقت - آنچه که در این جا با عنوان رابطه از آن نام برده می‌شود، با نام عملیات^۱ ذکر شده است - به این صورت تعریف می‌شود که هسته نقشی هدف (هسته گروه زمان^۲ در مورد مطابقت فاعلی و هسته گروه فعلی کوچک^۳ در مورد مطابقت مفعولی) در حوزه تحت سازه‌فرمانی خود، به دنبال گروه اسمی ناظر می‌گردد که مشخصه‌های فای ارزش‌گذاری نشده خود را با مشخصه‌های ارزش‌گذاری شده فای آن بازبینی کند. با برقراری رابطه مطابقت میان این دو عنصر، نشانگرهای مطابقت در سطح صورت آوایی بر روی فعل ظاهر می‌شود. به این ترتیب نشانگر مطابقت چیزی به جز مجموعه‌ای از مشخصه‌های فای نیست. طبعاً میان دو عنصر ناظر و هدف، محدودیت‌های نحوی خاصی وجود دارد که از آن جمله ضرورت وقوع آن دو درون حوزه کمینه است -

1. agree operation

2. Tense Phrase (TP)

3. verb Phrase (vP)

حوزه کمینه در این جا حوزه بند زمان‌دار^۱ تعریف شده است- به طوری که امکان سازه‌فرمانی^۲ میان آن دو برقرار باشد. از دیگر شرایط لازم، وجود مشخصه ارزش‌گذاری‌نشده فای بر روی فعل و در مقابل مشخصه ارزش‌گذاری‌نشده حالت برای گروه اسمی است. این ویژگی سبب می‌شود هر دو عنصر، فعال^۳ قلمداد شوند. به علاوه، رابطه مطابقه، وجود گروه اسمی میانجی میان ناظر و هدف را بر نمی‌تابد. شرط محلی بودن^۴ در چامسکی (۲۰۰۱ و ۲۰۰۰) با نام شرط نفوذناپذیری فاز خوانده شده است. شرط نفوذناپذیری فاز (چامسکی، ۲۰۰۰: ۱۰۸):

در فاز آلفا با هسته H حوزه هسته برای هیچ عملیاتی خارج از فاز آلفا قابل دسترسی نیست مگر برای هسته H و لبه^۵ آن.

در خصوص مطابقه فاعلی در فارسی، این رابطه میان گروه اسمی فاعلی در جایگاه مشخص‌گر گروه زمان و هسته گروه زمان برقرار می‌شود. در این جا به پیروی از همایون‌فر (۱۳۹۴) گروه زمان، هسته‌آغازی^۶ در نظر گرفته می‌شود و برقراری رابطه مشخص‌گر-هسته^۷ بدون دخالت گروه اسمی دیگری که بخواهد بر سر نشستن در جایگاه مشخص‌گر گروه زمان با گروه اسمی فاعلی رقابت کند، برقرار می‌شود. در مورد ویژگی ضمیراندازی زبان فارسی که به جمله‌ها اجازه می‌دهد فاقد عنصر آشکار در جایگاه فاعل باشند، نیز مشکلی در این چارچوب نظری در خصوص نقض حضور اجباری ناظر برای برقراری رابطه مطابقه به وجود نمی‌آید، چراکه این ضمیر فاعلی ناملفوظ^۸ در جایگاه مشخص‌گر گروه زمان به لحاظ نحوی فعال است و تنها تظاهر آوایی ندارد. در رابطه مطابقه مفعولی نیز شرط نفوذناپذیری فاز باید برقرار باشد. در این جا نیز میان گروه اسمی یا ضمیر آزاد مفعولی در جایگاه مشخص‌گر گروه فعلی کوچک و هسته گروه فعلی کوچک که دارای مشخصه‌های تعبیرناپذیر فای است، رابطه مطابقه برقرار می‌شود تا ضمن بازبینی این مشخصه‌ها و حذف آن از روی هسته فعل کوچک، نشانه مطابقه مفعولی بر روی فعل ظاهر شود. در فارسی هسته فعل کوچک با فعل اصلی و در ساخت‌های دارای فعل مرکب، با فعل سبک^۹ پر می‌شود. بنابراین انتظار می‌رود، اگر ضمیرهای پی‌بستی فارسی، نشانگر مطابقه مفعولی هستند، حتماً بر روی فعل سبک ظاهر شوند؛ موارد نقض برای آن بسیار است:

- | | | |
|-----------------------|--------------|-----------------|
| 1. tensed clause | 2. C-command | 3. active |
| 4. Locality Condition | 5. edge | 6. head-initial |
| 7. Spec-Head Relation | 8. pro | 9. light verb |

۱۶) نگاهش می‌کنم / حریفش نمی‌شوم / دستشان بیندازیم / کنارم زد / گولمان زد / کشفش کرده‌ای

به‌علاوه، در رابطهٔ مطابقه، لازم است گروه اسمی ناظر در جایگاه موضوع قرار داشته باشد تا امکان سازه‌فرمانی فراهم باشد. چنانچه مفعول صریح در اثر رخداد فرایندهایی نظیر مبتداسازی یا کانونی‌سازی از جایگاه زیرساختی خود به یک جایگاه غیرموضوع حرکت کند، طبعاً نباید بتواند سبب ظهور نشانگر مطابقه بر روی فعل شود و عدم ظهور نشانگر مطابقه باید منجر به بروز بدساختی شود. این امر در مورد داده‌های فارسی صدق نمی‌کند. همان‌طور که در مثال‌های زیر می‌بینیم، گرچه گروه اسمی هم‌نمایه با ضمیر پی‌بستی، کانونی‌شده و در جایگاه غیرموضوع – در جایگاه مشخص‌گر گروه کانون^۱ قرار گرفته است (چه در بند کمینه و چه در خارج از آن) ضمیر پی‌بستی به فعل متصل شده است و این نشان می‌دهد میان این دو رابطهٔ مطابقه برقرار نیست؛ به بیانی دیگر فقدان رابطهٔ سازه‌فرمانی که لازمهٔ مطابقه است، موجبات بدساختی این قبیل جمله‌ها را فراهم نمی‌کند:

۱۷) کتاب؛ رو از سورنا گرفتمش؛ نه فیلم رو.

۱۸) کتاب رو؛ خودم دیدم که داد به دوستش تا بخونش؛

استدلال نحوی دیگر، برپایهٔ حفظ فاصلهٔ کمینه میان این دو عنصر استوار است. در تعریف فاصلهٔ کمینه باید ملاحظات خاص زبانی را مد نظر داشت که سبب می‌شود این فاصله از زبانی به زبانی دیگر متفاوت باشد؛ اما در هر حال با چشم‌پوشی از جزئیات می‌توان طبق تعریفی که چامسکی از شرط نفوذناپذیر فاز به دست می‌دهد و در بالا به آن اشاره کردیم، حریم بند زمان‌دار یا خودایستا^۲ را فاصلهٔ کمینه در فارسی نیز در نظر گرفت، با این تفاوت که در انگلیسی بندهای پیرو از نوع ناخودایستا^۳ نیز وجود دارد که اگر قائل به این شویم که فارسی فاقد بند ناخودایستاست، بند پیرو در جملات مرکب زبان فارسی، بند کمینه محسوب خواهد شد. طبق این نظر، چنانچه مرجع ضمیر پی‌بستی مفعولی در خارج از بند کمینه قرار داشته باشد، ساخت مزبور باید بدساخت شود که این‌طور نیست.

۱۹) این تحفه را برسان به چارلز سمسون طبیب انگلیسی. می‌شناسی اش که (گیوا، ۱۳۸۹: ۷).

۲۰) گفتم آن آقای قبلی چه شد؟ گفت: بیرونش کردند (یثربی، ۱۳۹۴: ۱۰).

1. Focus Phrase (FocP)

2. finite clause

3. non-finite clause

همان‌طور که اشاره شد، آناگنوستوپولو (۲۰۰۳) در تحلیل خود برای مضاعف‌سازی واژه‌بست - که می‌توان آن را با نوعی از ارجاع متقابل یکی دانست - قائل به حرکت می‌شود و می‌گوید میان واژه‌بست و گروه اسمی هم‌نمایه با آن، زنجیره‌ای به وجود می‌آید که واژه‌بست در حکم سر زنجیره عمل می‌کند و شرایط حاکم بر زنجیره‌های موضوع در مورد آن صادق است. این نوع رابطه، برخلاف مطابقه، حضور عنصر میانجی^۱ را برمی‌تابد، در مثال (۱۹) درون بند کمینه، گروه اسمی آمده است که در حکم میانجی میان ضمیر پی‌بستی و مرجع آن واقع شده است، اما این امر موجب بدساختی جمله حاصل نشده است و همچنین در (۲۰) میان گروه اسمی «کتاب» با ضمیر پی‌بستی هم‌نمایه با آن علاوه بر فاصله بیش از دو بند، عناصر میانجی نیز ظاهر شده است و هیچ‌یک موجبات بدساختی را فراهم نیاورده است:

(۱۹) سورنا کتاب؛ رو و نه فیلم رو دادش؛ به دوستش.

(۲۰) سورنا کتاب؛ رو همون موقع که خرید با یک فیلم داد به دوستش تا بخوندش؛ این در حالی است که در مورد مطابقه فاعلی، وجود عنصر میانجی نظیر فاعل بند پیرو مانع از اعمال مطابقه می‌شود؛ به بیانی دیگر، فارسی فاقد پدیده‌ای به نام مطابقه راه دور^۲ است:

(۲۱) * [سورنا؛ گفت [که] شما باید بیشتر درس می‌خوند؛]

بدین ترتیب، با اعمال محدودیت‌های ناظر بر مطابقه بر روی داده‌های فارسی، نشان دادیم رابطه فعل با پی‌بست‌های مفعولی که به آن متصل می‌شوند و می‌توانند با گروه اسمی آشکار در جمله هم‌نمایه شوند، رابطه مطابقه نیست و این عناصر تنها در نقش ارجاع متقابل عمل می‌کنند.

یکی دیگر از استدلال‌ها از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که عناصر واژه‌بستی که به‌منظور نشان دادن رابطه مطابقه مفعولی به فعل ملحق می‌شوند، تنها به یک موضوع - مفعول صریح - ارجاع می‌دهند. در فارسی مرجع ضمیر پی‌بستی می‌تواند نقش‌های متعدد دستوری داشته باشد:

(۲۲) هر سایه‌ای بر زمین می‌جنبید، نفیر گلوله‌ها به تعقیبش می‌رفت ... (گیوا، ۱۳۸۹: ۵۷).

(۲۳) قرار شد بگذارند آن‌قدر پیش بیایند که طعمه کمیشان بشوند (همان: ۱۴۳).

(۲۴) کاش دود و دم داشتم تا غرقش می‌شدم (سناپور، ۱۳۹۴: ۳۴).

یکی دیگر از ویژگی‌های ارجاع متقابل در فارسی این است که علاوه بر این‌که تنها

منحصر به گونه محاوره‌ای است، کاربرد آن از شخصی به شخص دیگر و از بافتی به بافت دیگر متفاوت است. حتی می‌توان این نظر را مطرح کرد که استفاده از این عناصر، از ویژگی‌های گویش فردی^۱ گویشور زبان است. تأیید این نظر به کار میدانی نیاز دارد که موضوعی مستقل برای پژوهشی در آینده محسوب می‌شود. در متون نوشتاری برای مثال در ادبیات داستانی نیز می‌توان آن را بخشی از سبک نویسنده به شمار آورد. برای تأیید این امر، نگارنده چند اثر از میان ادبیات داستانی معاصر ایران را برای بررسی برگزید و داده‌ها مؤید تفاوت در میزان کاربرد ضمیرهای پی‌بستی بود، طوری که می‌توان کاربرد آن را به‌طور مستقیم با انتخاب فردی یا سبک گوینده/نویسنده مرتبط دانست. در این مقایسه تلاش شد نویسندگانی از دو نسل و با دو قلم متفاوت انتخاب شوند. در اثر نخست کاربرد این عناصر در یکی از آثار ۱۲۵ صفحه‌ای نادر ابراهیمی^۲، تنها در ۳۱ جمله شناسایی شد که اگر از این تعداد، کاربرد پی‌بست‌های فاعلی را کنار بگذاریم، این تعداد به کمتر از نیم کاهش می‌یابد. آن اندک موارد نیز همگی با مفعول صریح هم‌مرجع نبودند و به سایر موضوع‌های فعل نظیر متمم حرف اضافه نیز ارجاع می‌دادند. در مقابل در اثری ۱۱۶ صفحه‌ای از نویسنده‌ای جوان‌تر با سبکی متفاوت - صرف‌نظر از موارد کاربرد پی‌بست‌های فاعلی - این تعداد به ۹۵ جمله رسید^۳. بررسی کاربرد ارجاع متقابل از منظر گوینده - با در نظر گرفتن عوامل مختلف نظیر سن و جنسیت - و نیز ویژگی‌های سبکی متن، ساختار موضوعی فعلی که این عناصر به آن متصل می‌شوند، ملاحظات بافتی - چه بافت زبانی و چه بافت موقعیتی - و سایر عوامل گفتمانی، نیاز به بررسی پیکره‌ای و کار میدانی دارد که می‌تواند موضوع پژوهش یا پژوهش‌های مستقلی قرار گیرد.

۴ نتیجه‌گیری

در این پژوهش تلاش کردیم دو فرضیه اولیه خود را برپایه داده‌ها و شواهد زبان فارسی بسنجیم. فرضیه نخست به تفاوت ساختاری نشانگرهای مطابقت فاعلی (شناسه‌ها) با ضمیرهای پی‌بستی اختصاص داشت که در این راستا، با قائل شدن به وضعیت وندی برای

1. idiolect

۲. داده‌ها از کتاب ابن مشغله گردآوری شده است. نادر ابراهیمی متولد سال ۱۳۱۳ است و این کتاب در تاریخ ۱۳۵۲ به چاپ رسیده است. وی در ادبیات ایران از زمره نویسندگان صاحب‌سبک به شمار می‌رود.

۳. این کتاب سپیدتر از استخوان نام دارد و نویسنده آن حسین سنابور است؛ سنابور متولد ۱۳۳۹ است و او نیز در میان نویسندگان نسل بعد از نادر ابراهیمی، صاحب‌سبک شناخته می‌شود.

شناسه‌ها در مقابل وضعیت واژه‌بستی برای ضمیرهای متصل فارسی، نشان دادیم مطابقت فاعلی در فارسی از نوع مطابقت دستوری است و ضمیرهای پی‌بستی به کار مطابقت مفعولی در فارسی نمی‌آیند، بلکه ابزار ارجاع متقابل‌اند.

الگوی یکدست و منظمی در زبان‌های مختلف دارای مطابقت مفعولی مشاهده نمی‌شود؛ نخستین شاهد این که در تمام این زبان‌ها اولاً مطابقت فاعلی نیز وجود دارد و ثانیاً مطابقت مفعولی از نوع اختیاری است. با این حال، این امر سبب خلط آن با ارجاع متقابل نمی‌شود؛ گو این که این دومی نیز از ماهیت اختیاری برخوردار است. اما به باور نگارنده، میان این دو اختیاری بودن، تفاوت وجود دارد. در خصوص مطابقت مفعولی، اگر شرایط لازم در هر زبان – که می‌تواند طیف وسیعی از شرایط از جاننداری، معرفه‌بودن و مشخص بودن مفعول صریح گرفته تا عوامل گفتمانی نظیر تأکید و تقابل را در بر بگیرد – فراهم باشد، ظهور نشانه مطابقت مفعولی بر روی فعل اجباری است. برای مثال، همان‌طور که در خصوص زبان مجاری اشاره شد، تنها عامل معرفه‌بودگی بر روی گروه اسمی مفعول صریح، سبب ظهور نشانه مطابقت مفعولی بر روی فعل می‌شود. گاه یافتن تعریف روشنی از این شرایط در یک زبان آسان نیست چراکه نه در رفتار معنایی و نه در رفتار نحوی مفعول نمی‌توان آن را جست. اما حتی در سخت‌ترین شرایط (بسته به عوامل گفتمانی)، به محض تحقق آن شرط، ظهور نشانه مطابقت مفعولی، اجباری می‌شود. این امر در مورد ارجاع متقابل صدق نمی‌کند. این پدیده در هر شرایط و با یکسان گرفتن تمامی عوامل و متغیرها، از بافتی و گفتمانی گرفته تا ویژگی‌های نحوی و معنایی گروه اسمی مفعولی، همچنان ماهیت اختیاری بودن خود را حفظ می‌کند و با انتخاب گوینده/نویسنده رابطه تنگاتنگی دارد. پژوهش بهرامی و همکاران (۱۳۹۲) نیز مؤید همین امر است که تشخیص‌پذیر بودن مرجع از سوی شنونده را به‌عنوان تنها عامل برای نمایه‌سازی مفعول معرفی می‌کند. به‌علاوه، ضمیرهای پی‌بستی فارسی که به فعل متصل می‌شوند، تنها برای ارجاع به یک موضوع خاص – برای مثال مفعول صریح – به کار نمی‌رود و علاوه بر کاربرد این عناصر برای ارجاع به فاعل در ساخت‌هایی نظیر «دردم‌گرفت» یا «خوشش آمد» که در این جا اشاره‌ای بدان نشد، شاهد استفاده از آنها برای ارجاع به متمم حرف‌افزای و سایر نقش‌های دستوری هستیم که مثال‌هایی از آن ارائه شد. و این آغازی برای آزمودن فرضیه دوم این پژوهش بود. فرضیه دوم بر اساس قائل شدن به تفاوت در دو سازوکار مطابقت و ارجاع متقابل شکل گرفت. در این مورد با پیروی از رابطه نحوی مطابقت به تعبیری که چامسکی از آن دارد و با سنجش آن بر روی داده‌های فارسی، نشان دادیم سازوکار ارجاع متقابل برخلاف رابطه مطابقت که

رابطه‌ای نحوی و تابع شرط نفوذناپذیری فاز (چامسکی، ۲۰۰۰) است، تحت نظارت عواملی خارج از حوزه نحو قرار دارد و باید در بافت گفتمانی و انتخاب گوینده و عوامل دخیل در آن به دنبال چگونگی استفاده از این سازوکار توسط گویشور فارسی زبان گشت. از جمله مباحثی که در این پژوهش مورد بررسی قرار نگرفت، حضور یا عدم حضور مرجع هم‌نمایه - به صورت ضمیر آزاد یا عبارت ارجاعی^۱ - با ضمیرهای پی‌بستی درون بند کمینه بود. بررسی این که وقوع کدامیک از این دو در فارسی بیشتر است یا شرایط و محدودیت‌های وارد بر حضور یا عدم حضور مرجع هم‌نمایه، می‌تواند موضوعی برای پژوهش‌های آتی باشد.

منابع

- ابراهیمی، نادر (۱۳۵۲). «ابن مشغله». مردان کوچک. تهران: نشر روزبهان.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۷). دستور تاریخی زبان فارسی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۷۴). دستور زبان فارسی. تهران: انتشارات فاطمی
- بهرامی، فاطمه و والی رضایی (۱۳۹۲). «عناصر نمایه مفعولی: واژه‌بست یا نشانه مطابقه؟». مجموعه مقالات نخستین همایش ملی بررسی واژه‌بست در زبان‌های ایرانی. به کوشش فاطمه عظیمی‌فرد، ۷۹-۹۹.
- بهرامی، فاطمه، والی رضایی و عادل رفیعی (۱۳۹۲). «معرفگی و نمایه‌سازی مفعول در زبان فارسی». پژوهش‌های زبانی. س ۴، ش ۳، ۱-۲۰.
- خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۷۲). دستور زبان فارسی. تبریز: کتابفروشی تهران.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۴). «نشانه مطابقه مفعولی در فارسی». مجموعه مقالات نخستین همایش انجمن زبان‌شناسی ایران. به کوشش دکتر سید مصطفی عاصی، ۲۷۵-۲۸۵.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۹). «واژه‌بست‌های فارسی در کنار فعل». پژوهش‌های زبان‌شناسی. س ۲، ش ۳، ۷۵-۸۵.
- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۹۲). «واژه‌بست‌ها به‌عنوان نشانه مطابقه فاعلی در فارسی». مجموعه مقالات نخستین همایش ملی بررسی واژه‌بست در زبان‌های ایرانی. به کوشش راسخ‌مهند، ۶۱-۷۹.
- سناپور، حسین (۱۳۹۴). سیدتر از استخوان. تهران: نشر چشمه.
- شقایق، ویدا (۱۳۸۶). مبانی صرف. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

- شقایق، ویدا (۱۳۹۲ الف). «واژه‌بست جایگاه دوم در فارسی». مجموعه مقالات نخستین همایش ملی بررسی واژه‌بست در زبان‌های ایرانی. به کوشش محمد راسخ‌مهند، ۳۱-۱.
- شقایق، ویدا (۱۳۹۲ ب). «وند گروهی». *زبان و زبان‌شناسی*. س ۹، ش ۱، پیاپی ۱۷، ۲۶-۱.
- صراحی، محمدمین و بتول علی‌نژاد (۱۳۹۲). «رده‌شناسی واژه‌بست در زبان فارسی». *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*. دانشگاه فردوسی مشهد، س ۵، ش ۱، ۱۳۰-۱۰۳.
- قریب، عبدالعظیم، جلال همایی، رشید یاسمی، ملک‌الشعراى بهار و بدیع الزمان فروزان‌فر (۱۳۶۸). *دستور زبان فارسی پنج استاد*. تهران: سازمان انتشارات اشرافی.
- گیوا، شاهرخ (۱۳۸۹). *موناویزای منتشر*. تهران: انتشارات ققنوس.
- لازار، ژیلبر (۱۳۸۹). *دستور زبان فارسی معاصر*. ترجمه مهستی بحرینی، تهران: هرمس.
- ماهوتیان، شهرزاد (۱۳۷۸). *دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی*. ترجمه مهدی سمایی، تهران: نشر مرکز.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۳). *دستور زبان فارسی*. تهران: انتشارات توس.
- نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۸۹). «از واژه‌بست تا وند تصریفی؛ بررسی تحول تاریخی بعضی واژه‌بست‌های فارسی جدید». *دستور*. ش ۶، ۹۹-۷۷.
- همایون‌فر، مژگان (۱۳۹۴). «بررسی جایگاه هسته در فرافکن‌های نقشی جمله در فارسی برپایه نظریه‌فازها (چامسکی، ۲۰۰۱)». *مجموعه مقالات سومین همایش ملی زبان‌شناسی و آموزش زبان فارسی، چشم‌انداز پژوهش‌های زبانی در قرن ۲۱*. به کوشش سید محمد حسینی معصوم و شهلا شریفی، تهران: نویسه، ۷۰-۴۷.
- یثربی، چیستا (۱۳۹۴). *پستچی*. تهران: نشر افق.

- Aikhenvald, A. (2003). "Typological Parameters for the study of Clitics, with special reference to Tariana". *Word: A Cross-Linguistic Typology*. R. N. W. Dixon, & A. Aikhenvald (eds.), Cambridge: Cambridge University Press, 42-78.
- Anagnostopoulou, E. (2003). *The syntax of ditransitives: Evidence from clitics*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Anagnostopoulou, E. (2014). "Clitic Doubling". updated version of the chapter on clitic doubling, to appear in *The Blackwell Companion to Syntax*. M. Everaert, & H. Van der Riemsdijk (eds.), Blackwell Publications, 519-581.
- Bejar, S., & A. Kahnemuyipour (2009). "Non-Canonical Agreement in Copular Clauses". *Journal of Linguistics*. 53(3), 463-499. DOI: <https://doi.org/10.1017/S002222671700010X>
- Bentley, M. (1994). *The Syntactic Effects of Animacy in Bantu Languages*. Doctoral Dissertation, Indiana University, Bloomington.
- Bickel, B., & J. Nichols (2007). "Inflectional Morphology". *Language Typology and Syntactic Description*. vol. 3: Grammatical Categories and the Lexicon, T. Shopen (ed.), Cambridge: Cambridge University Press, 169-240.
- Bloomfield, L. (1933). *Language*. New York: Holt.
- Bresnan, J., & S. Mchombo (1987). "Topic, Pronoun and Agreement in Chichewa". *Language*. 63 (4), 741-782.

- Chomsky, N. (2000). "Minimalist inquiries: The framework". *Step by step: Essays on minimalist syntax in honor of Howard Lasnik*. R. Martin, & D. Michaels, & J. Uriagereka (eds), Cambridge, MA: MIT Press, 89-155.
- Chomsky, N. (2001). "Derivation by phase". *Ken Hale: A life in language*. M. Kenistowicz (ed.), Cambridge, MA: MIT Press, 1-52.
- Comrie, B. (1981). "Language Universals and Linguistic Typology". *Language Typology and Syntactic Description*. Vol. III: Grammatical Categories and the Lexicon. T. Shopen (ed), Cambridge University Press, 169-240.
- Corbet, G. (1991). *Gender*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Corbet, G. (2003). "Agreement: the range of the phenomenon and the principles of the Surrey Database of Agreement". *Agreement: A Typological Perspective. Transactions of the Philological Society* 101. D. Brown, & G. Corbet, & C. Tiberius (eds.), Oxford: Blackwell, 155-209.
- Croft, W. (1988). "Agreement versus Case Marking and Direct Objects". *Agreement in Natural Language: Approaches, Theories, Descriptions*. M. Barlow, & C. A. Ferguson (eds.), Chicago: Cambridge University Press.
- Givon, T. (1976). "Topic, Pronoun and Grammatical Agreement". *Subject and Topic*. C. Li (ed.), New York: Academic Press.
- Haspelmath, M. (2015). "Argument indexing: A conceptual framework for the syntactic status of bound person forms". *Languages across boundaries: Studies in memory of Anna Siewierska*. D. Bakker & M. Haspelmath (eds.), Berlin & Boston: De Gruyter Mouton, 197-226. DOI: 10.1515/9783110331127.197
- Klavans, J. (1985). "The Independence of Syntax and Morphology in Cliticization". *Language*. 61, 95-120.
- Langendone, T., & D. McDaniel (1987). "Agreement in Bloomfield". *62nd Annual Meeting of the Linguistic Society of America*. in San Francisco, on the occasion of the hundredth anniversary of Leonard Bloomfield.
- Mchombo, S. (2001). "Effects of Head-Marking on Constituent Order in Chichewa". *Proceedings of the 6th International Lexical Functional Grammar Association Conference*, University of Hong Kong, June 2001.
- Nikolaeva, I. (1999). "Object Agreement, Grammatical Relations and Information Structure". *Studies in Language*. 23 (2), 331-376.
- Preminger, O. (2009). "Breaking Agreement: Distinguishing Agreement and Clitic Doubling by their Failures". *Linguistic Inquiry*. 40, 619-666
- Siewierska, A. (1999). "From Anaphoric Pronoun to Grammatical Agreement Marker: Why objects don't make it". *Folia Linguistica*. 33: 225-252.
- Tallerman, M. (2015). *Understanding Syntax*. 4th edition, London: Routledge.
- Wiltschko, M. (2003). "-exw as Third-Person Object Agreement in Halkomelem". *International Journal of American Linguistics*. Vol. 69, No. 1, 76-91.
- Woolford, E. (2001). "Conditions on Object Agreement in Ruwund (Bantu)". *University of Massachusetts Occasional Paper in Linguistics* 20. Amherst, MA: GLSA.
- Zwicky, A, & G. Pullum (1983). "Cliticization vs. Inflection: English n't". *Language*. 53, No.3, 502-513.

استناد به این مقاله: همایونفر، مژگان (۱۴۰۱). ارجاع متقابل و مطابقه: دو سازوکار متفاوت در فارسی.

زبان و زبان‌شناسی ۱۸ (۳۵)، ۲۳۴-۲۱۳. doi: 10.30465/Isi.2023.8506